

نویسنده : براد ایبنس (Brad Evans).

منبع و تاریخ نشر : کونترپانچ «2018-09-21».

برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

آیا این به معنی برگزاری از روز جهانی صلح است ؟

what Does it mean to celebrate international peace
Day?

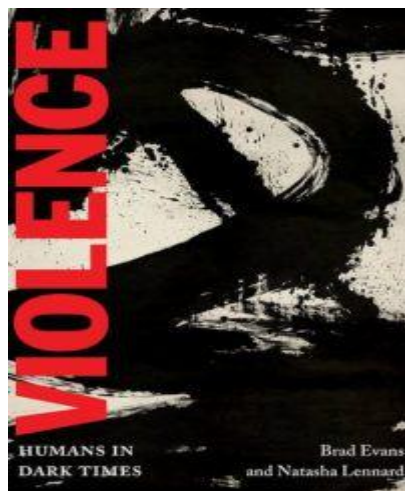


از سریال «2018» ناپدید دولت ، عکاسی چنتال میرزا

ما میدانیم که جهان بگونه دوام دار پرمخاطره است، ما میدانیم که شهرهای ما بشکل دوامدار در معرض حملات بی نظیر قرار دارند ، ما میدانیم که ما همچنان به فروش اسلحه به دیکتاتورهای وحشی و دامنش براساس این ایده که دیگرها آرام نباشند میپردازیم ، ما میدانیم که ما همچنان به تحقق و توسعه نظامی خود به شدت سرمایه گذاری میکنیم ، زیرا این تنها نظم و قواعدی است که همه چیز را دربرمیگیرد ، ما میدانیم گروه های درجهان مانند حکومت اسلامی وجود دارد که با اعمال بی رحمانه ترین و وحشیانه ترین خویش به کشتن کسانی میپردازند که مردم ایده ای دودیی (dystopian)

آنها را نمی پذیرد و یا به ایده های توهم آمیز آنها وقع نمیگذارد.
ما میدانیم که رهبران بی توجه به نیک و بد « بی پروا » متمایل به ایجاد و توسعه و انکشاف سلاح ها کشتار جمعی برای حفاظت از خود و تهدید برای همسایگان خود هستند و یا بدتر از آن وقتیکه توانایی های خود را از دست میدهند. ما میدانیم که ما همچنان در مورد صلح سخن به لب میاوریم اما در پهلوی آن خشونت را مانند کارهای معمول خود انجام میدهیم و ما میدانیم که ما بیشتر جهان را میخواهیم تسلیحاتی گردانیم و بیشتر ما چانس تحرک و رانندگی را به انقراض مشترک ما افزایش میدهیم یعنی که سهامداران و یا شریکان خود را معروض به انقراض میسازیم .

یگانه رییس جمهوری که در زمان جنگ جایزه صلح نوبل خود را دریافت میکرد او یعنی « **بارک اوباما** » از خدمات فراموش ناشدنی ما **رتن لوترکینگ** و **مها تما گاندی** بقدر دانی یاد کرد و ما را به سوالی نهایی ما بازگرداند که آنرا در مورد امکان صلح پایدار برای مدت طولانی در هنگام معامله با تعهدات ما نسبت به جنگ و خشونت اگر در نظر بگیریم و بعنوان رییس جمهوری که به حفاظت و دفاع از ملت خود سوگند یاد میکند و یا که میگوید که من نمیتوانم به تنهایی آنها را هدایت و یا راهنمایی کنم چونکه من با جهان مواجه هستم و نمیتوانم که در مقابل تهدید های مردم امریکا ایستادگی کنم برای اینکه اشتباه نکنم باید بعرض برسانم که شیطان در جهان وجود دارد ، یک جنبش غیر خشونت آمیز نمیتوانست ارتش های **هتلر** را متوقف کند یا مذاکرات نمیتواند رهبران القاعده را متقاعد سازد که سلاح های در دست داشته خود را به زمین گذارند ، گاهی اوقات لازم است که نیروی باشد که به زبانی گرایبی نرسد این خود به رسمیت شناختن تاریخ است عیب و نقص در انسان و در محدودیت های ذهن او است .



بهر صورت هر معلم دبیرستان سوال « هتلر » را بخوبی میدانند و آن اینکه بهترین راه و روش همانا بستن هرگونه جروبحث پیرامون آن است ، اما با زهم در نهایت امر باید که موضوع مورد توجه قرار گیرد زیرا آن همچنان موضع کوتاهی و یا پیش فرض توسط

افراد است که همچنان بر ضرورت جنگ در شرایط به اصطلاح «استثنایی» ادامه می‌دهند- اما مشکل از ابتدا این است، که در واقع چنان به نظر می‌رسد که «استثنایی» بطور معمول بیشتر شبیه کسب و کار و تجارت ویا (business) است، جنگ «استثنا» نیست، این هنجارتاریخ است که در جهت خاص و هر چند اجتناب ناپذیر هدایت شده است بناً غیرخسونت میتوانست که هتلر را شکست دهد؟

خوب قطعاً ویا یقیناً این سوال بین سالهای (1939) و (1945) به نظر می‌رسید که بسا مضحک و خنده دار بود چونکه بعداً تمام اروپا در اثر عمل یک نیهالیست (حیله گر) عیاش و میگسار از هم جدا و اروپا کاملاً تخریب شد، تخریبی که هیچکس واقعاً برنده نبود- اما بیا ببید که اینجا را فراموش نکنیم و آن اینکه وقتی متحدین شهرهای آلمان را بمبارد میکردند در دمارک و در بلغاریا جنبش های غیر خسونت آمیز با شجاعت تمام بیش از ده ها هزار تن را از اردوگاه های کار اجباری نجات دادند با وجودیکه آن اردوگاه ها در همان جاها وجود داشت و جلادان بیش از میلیون ها نفر را در آنجا کشتند که نمیتوان از آن انکار کرد اما این واقعیت هم نیست یا درست هم نخواهد بود که بیماران روانی (psychopaths) با سلاح های قوی که برای ویرانگری مسلح بودند جهان را بخطر انداخته و همچنان به جنگ و کشتار ادامه میدادند اما آنچه که در رابطه به این موضوع خاص اهمیت دارد زمانی است که ما سوالات خود را مطرح میکنیم. مثلاً اگر بگونه مثال با مردم آلمان بعد از امضای معاهده ای ورسالیس (Versailles) بجای آنکه آنها روزمره به تحقیر و ناسزما محکوم میشدند به آنها احترام گذاشته میشد ویا آنها را بی وقار نمی ساختند کاری خوبی می بود ویا اگر جامعه بین الملل در آن زمان بطور جدی به این موضوع فکر میکردند که جنگ جهانی اول باید که واقعاً جنگ برای پایان دادن تمام جنگ ها باشد و به این خاطر بخاطر غیر نظامی ساختن جهان بگونه علمی در این بخش به سرمایه گذاری مبادرت می ورزیدند هرگز این بدبختی های کنونی ناشی از جنگ ها مشاهده نمیشد.

«اوباما» یک فرضیه مهم دیگری را نیز مطرح میکند که باید مورد توجه قرار گیرد همانطور که او یاد اوار میشود: این «نقص و عیب» در انسان و در محدودیت ذهن یا عقل او است که ما را وامیدارد تا از خود دفاع کنیم و از زمان به زمان با نام برخی از جملات مربوط به «امنیت» که یک مفهوم جمعی است خود را به آن آشنا سازیم. رویهمرفته متأسفانه که خسونت بیشتر از جنگ شخصی به جنگ تلفات جمعی توسط هیولاهای غیرمنطقی انجام نمیشود بلکه اغلباً دلیل و برهان و توجیه عقلانی آن با اقدامات وحشیانه و دمنشانه توسط مردان معقول محاسبه میشود، در واقع ما میتوانیم استدلال کنیم که فقر واقعی تفکر ویا اندیشه انسان ها ما از مفهوم آغاز میشود که گلوله ها و بمب ها آزادی را آغاز میکند (یعنی که حلقهات جنگ طلب نسبت به فقر اندیشه ای که دارند

بکاربرد بمب و گلوله را موجب آزادی انسان به محاسبه میگیرند.) که در غیر آن صورت البته که تاریخ بما این موضوع را آموزش خواهد داد با وجود این واقعیت که خشونت تنها چنین به نظر میرسد که بگونه پیوسته و بی پایان خشونت بیشتری را بوجود می آورد موضوعی است که ما تا هنوز بطور کامل خود را به احتمال زیاد به آنچه که جان لیونن (John Lennon) صلح را یک فرصت ممکنه گفته است متقاعد نساخته ایم .

با اینحال پوزش خواهان و یا متاهلان جنگی همچنان نیازشان به اسلحه را بر مبنای حق دفاع از خود به مشاغل و مفهوم پوچ اخلاقی وابسته می پندارند از اینکه ادعا میکنند که ما نیز ممکن است که به تسلیحات جهان کمک کنیم در غیر آن چرا که اگر ما این کار را نکنیم دیگران بطور سهل انگارانه و بصورت بی پروا به ضرر اقتصادی ما دست بکار خواهند شد- لذا ما باید قبول کنیم همانطور که میگویند این سلاح است که نظم سیاست و واقعیت جهان به آن وابسته است ، استدلال های اقتصادی مطمئن ترین راه را برای از بین بردن هرگونه مسولیت اخلاقی در مورد فن آوری های که در نهایت تولید میشود ضرب و شتم ، کشتن و نا بود کردن زندگی است این مربوط به نسبیت گرایی فرهنگی نیست ، بر عکس، این محکوم کردن خشونت، اقتدارگرایی ، ستم و نیروهای فاشیسم است و هر جا که ظاهر می شوند وجود خود را توجیه می کنند .

پس چه چیزی دیگری پس از این ادعا در مورد برخورد با واقعیت در جهان است ؟ ما باید به رسمیت شناختن این واقعیت که چیزی نیست که از ما مستقل باشد ضرورت داریم . ما واقعیت هایی را که در آن زندگی می کنیم ایجاد می کنیم . و این تنها چیزی است که ما ایجاد کرده ایم که به شدت سرنوشت ساز هم است . در صورتیکه اگر قدرتمند باشد، ما قدرت ایجاد یک تصویر دیگر از جهان را اگر خواسته باشیم نیز داریم . مفتشان آینده جنگ بی تردید به اینجا می آیند و به کمبودهای احتمالی منابع اشاره می کنند و فاجعه های زیست محیطی را پیش بینی می کنند به عنوان پیشخوان بی ثباتی تسلط ما بر حالات و یا شرایط زمین . حالانکه به سادگی متغیرهایی وجود دارد - از جمله انسانها ، که فراتر از کنترل ما است . به رسمیت شناختن غیر قابل پیش بینی از جهان و ناتوانی ما در تثبیت همه چیز ممکن است چیزی نیست که لزوماً باید به بد بینی منجر شود . منطقی که در اینجا ارائه می شود، نه تنها برخی از ایده های قدیمی را در مورد طبیعت انسان به عنوان خشونت آمیز گسترش می دهد؛ بلکه در برنامه کار بردی آن نیز عمیقاً نژادپرست است . بدین معنی که از آنجایی که انسانها موجودات زنده هستند، در نهایت به هر کاری که لازم است برای زنده ماندن از جمله قتل عام یکدیگر باید بپردازند، هرچه که از شرایط کمبود غذا و قحطی یا حوادثی طبیعی است که همه منابع موجود را ضروری ترمی کند برای حفظ زندگی انسان . و با این حال، ما می خواهیم همان استدلال را به طبقه سفید آموزش دیده در سراسر جهان اعمال کنیم؟ ما هرگونه فاجعه را انتظار داریم که پاسخ صریح و متمدانه داشته باشد .

این ایده و نظر که کمیابی و فقر همگیر باعث خشونت میشود، غالباً یک افسانه است که باید از بین برود و یا دفع شود همانطوریکه اما رتای سن (Amartya sen) اقتصاد دان

وبرنده جایزه نوبل کشف کرده است: که در تمام تاریخ بشریت هرگز یک قحطی واحد وجود ندارد که از کمبود مواد غذایی حاصل شده باشد، بلکه قحطی همه چیز در مورد حقوق و یا معشیت است. آنطوریکه به اغلب مردم به دلیل نتیجه و یا پیامد تصمیمات آگاهانه ای سیاسی انکار صورت میگیرد. آن اینکه کمیابی جنگ را ایجاد نمیکند این جنگ است که باعث ایجاد قحطی میشود همین امر مربوط به محیط زیست نیز صدق میکند. در حالی که پیشگویی کندگان وقوع فاجعه ناشی از زیست محیطی از طرفداران فکری به هالیوود و همچنان به دنیایی پر از فاجعه اندیمیک (بیماری ها و یا ناراحتی های همگیر بومی و یا محلی) و جنگ از باعث تغییر محیط زیست پنداشته میشود - از همبستگی مردم در سطح و سویه خیابان شهر نیویارک بعد از رخداد واقعه (یازدهم) ماه سپتمبر، تا به وقوع دوزخ زلزله ای مدیترانه و بزرگ در شهر مکزیکوئیا از بین رفتن روابط صلح میان مسیحیان متخاصم و گروه های مسلمان در اندونیزیا بعد از وقوع فاجعه سونامی که این همه یادآوری ها یک تجربه و یا پیامد فاجعه است که این فاجعه است که اغلب مردم را با هم نزدیکتر میکند و بهترین معنویت و روان انسان را نشان میدهد و آن وقتی که اگر خشونت رخ دهد، اغلب اوقات به دنبال خشونت و یا فاجعه ارتش خود را به محل و منطقه فاجعه رسانده و به خواسته های انسان ها درگیر در فاجعه به کمک «قدرت های ایجاد شده و تعیین شده» نظم را بر جمعیت های آسیب پذیر محلی برقرار ساخته اند.

با تخیل، و یا با تصور به اندازه کافی می توانیم تشخیص دهیم که یک مفهوم جداویا دیگر از سیاست فراتر از ما نیست یک نقطه شروع خوب آغازین دوباره به یک روایت متفاوت در مورد شرایط بشر است. ما همچنان آموزش می دهیم که بشریت از یک وضعیت طبیعی بقا پدید می آید و از لحظه ای که ما یاد می گیریم که از خودمان محافظت کنیم، پس توانایی فکر کردن درباره آزادی را داریم، که به این معنی است: که ما قادر به دوست داشتن یکدیگر با آغوش احترام و محبت هستیم. اما اگر فردا و در اولین نمایشگاه به یک موزه تاریخ طبیعی وارد شدیم، ما بر آن دسته از انسانهایی که خنده و شوخی می کردند، نگاه می کردیم، همانطور که می دانیم قبل از ماهر شدن و یا حاکم شدن صحبت با زبان های نژادی، به نقاشی روی دیوارها، برای نشان دادن تخیل و دوست داشتن یکدیگر، می پرداختیم با وجود عناصری که بدترین نیت داشتند؟ چرا پس از همه، ما می خواهیم هر گروهی از مردم را در امن نگه داریم، اگر برای برخی از تصور قبلی از عشق نیست که بعد از آموختن برای نجات دادن ترس و یا در واقع به خاطر آنها آموخته شود؟ برای حقیقت فراتر رفتن از جنگ - قرار دادن جنگ خود در محاکمه - نیازمند بیش از یک تعهد ساده به عدم خشونت یا حتی عادلانه ترین اصول بشر دوستانه است. این است که از سیاست به عنوان روایت ماندگاری بیرون بیابیم، که همچنان خود را تهدید می کند.

در مورد نویسنده: براد ایوانز فیلسوف سیاسی، نظریه پرداز و نویسنده انتقادی است که کارش متشکل از مشکل خشونت است. آخرین کتاب او عبارت از خشونت انسانها در Dark Times است.

